



کوروش - داریوش دو جهان‌نگری، دو امپراتوری؟

علی موسوی

سال ۵۵۰ ق.م را تاریخ دانان به طور عام نقطه عطفی در تاریخ ایران باستان می‌دانند: انقراض فرمانروایی ماد و ظهور امپراتوری هخامنشی. در سال ۵۴۶ ق.م کوروش دوم پادشاه جدید، آسیای صغیر را با شکست دادن کروزوس (Cresus) شاه لیدیه فتح می‌کند. در سال ۵۳۹ ق.م لشکریان کوروش بابل را تصرف می‌کنند و بدین ترتیب آخرین بازمانده پادشاهی‌های بین‌النهرینی به دست پارسیان می‌افتد نیز تصرف مصر به دست کبوجیه پسر و جانشین کوروش، تحقق می‌یابد، اما مرگ نابهنگام کبوجیه موجب پیدایش سلسله وهابیی کم شناخته می‌گردد که به دنبال آن چهره نویینی در تاریخ شاهنشاهی پرسی پدیدار می‌شود، داریوش اول، که با سرنگون کردن به اصطلاح گئوماتای مغ در سپتامبر ۵۲۲ ق.م به قدرت می‌رسد. بدین ترتیب عصر نویینی آغاز می‌شود که می‌توان آن را حقیقتاً «پارسی» نامید. این که عصر مزبور تا چه حد آرمانهای فرهنگی، سیاسی و هنری عصر ماقبل خود، یعنی عصر کوروش و کبوجیه، را ادامه می‌دهد یا تا چه حد با آنها در تفاوت است از جمله مسائل باریک و کم شناخته تاریخ شاهنشاهی هخامنشی است. مقاله حاضر به منظور روشن کردن این دوره فترت در تاریخ دویست ساله ایران هخامنشی به رشته تحریر درآمده است.

واضح است که به قدرت رسیدن کوروش دوم از خاندان سلطنتی طویف پاری، که با متحد کردن دو طایفه بزرگ ایرانی ماد و پارس همراه بود، نشانگر پیدایش شاهنشاهی پاری است. این که انتقال قدرت از ماد به پارس چگونه صورت گرفته و تا چه اندازه این واقعه در تاریخ سیاسی ایران و سرزمینهای همجوار تاثیر داشته خود می‌تواند مبحث نوشته‌ای مستقل باشد.^۱

امپراتوری پایه‌ریزی شده بدین ترتیب می‌بایست از طریق مظاهر هنری به عرضه نمایش درآید که حاصل آن پیدایش یک هنر یادمانی و بیانگر است. این هنر مسلماً مشروط و مقید به کاربردهای خود است، به عبارت دیگر هنر دنباله‌رو احتیاجات اقتصادی، مقاصد سیاسی، و ارزشهای اجتماعی است.^۲ بر خلاف مادها که عملاً چیزی از فرهنگ و حقانیت فرهنگی و هنری خود بر جای نگذاشته‌اند،^۳ پارسیان نخستین قوم بیابانگرد غالب ایرانی هستند که خود را با هنری والا، در دنیای تمدن و سازمان یافته از هزاره‌های قبل معرفی می‌کنند و در اینجاست که نیاز به یک جهان‌نگری (ایدئولوژی) مشخص جنبه حیاتی پیدا می‌کند.

یک جهان‌نگری غالب عامل اساسی است برای شکل‌گیری چهارچوب فرمانروایی.^۴ کاربرد چنین جهان‌نگری این است که به مردمان مغلوب بگوید که چرا باید برای اعتلای هنر امپراتوری، که به آن تعلق دارند، کوشید؛ به همان نسبت، این جهان‌نگری استدلال می‌کند که چرا اطاعت از حکومت و پرداخت خراج لازم است.^۵ برنامه به اجرا درآوردن چنین جهان‌نگری به چند بخش مفهوم، در اشکال مختلف هنری منطبق با نیازهای سیاسی عصر تقسیم می‌شود. برای یک امپراتوری چند فرهنگی مثل امپراتوری هخامنشی این برنامه از طریق «کدهای فرهنگی» مردمان مغلوب، که می‌بایست با نظام سیاسی امپراتوری منطبق گردند، بیان می‌شود.^۶

مسلماً کوروش برای اجرای برنامه فرهنگی امپراتوری، با درک کامل این امر که چنین برنامه‌ای بدون تداوم فرهنگهای پیشین پادشاهی‌های کنه متغرض یا مقهور

موفق نخواهد شد. تلاش فراوان کرد. او پیشاپای به این امر واقف بود که این پادشاهها با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی خود از مدتها قبل سازمان یافته و برای مردمانشان که وی، به عنوان سرور جدید، مظهرشان کرده بود، شناخته شده بودند، و این راز موفقیت هخامنشیان در برپایی امپراتوری پهناورشان در خاور نزدیک (از هند تا مدیترانه) بوده است و تنها نقطه توقف آن یونان بوده، جایی که جهان‌نگری جهانگشایی هخامنشیان با دموکراسی آتنی قرین پنجم ق م برخورد کرد. پی بر برهان، تاریخ دان فرانسوی، معتقد است که پارسیان در سرزمینهای مغلوب دارای یک «طبقه حاکم از نژاد پارسی» بوده‌اند که از طریق آن کنترل مناطق متصرفه را به دست داشته‌اند.^۷ حال آنکه طرح پیشنهادی برهان اگر در سرزمینهای ماوراءالنهر، که دارای نظام سیاسی مستحکمتر و پیچیده‌ای نبودند، صادق باشد. در قلمرو تمدنهای کهن آسیای غربی نمی‌توانست است قابل پیاده کردن باشد. اگر پارسیان در نخستین مرحله از تاریخ شاهنشاهی خود (۵۵۰-۵۲۲ ق م) موفق به کنترل مؤثر نقاط حساس و کلیدی دنیای کهن شدند، بیشتر به واسطه کنترل و ادامه دادن ساختارهای اجتماعی - اقتصادی دیرپای موجود مناطق مغلوب بوده تا قدرت و طبقه حاکم از نژاد پارسی.^۸ بدین ترتیب تازه‌واردان پارسی می‌بایست خود را با ساختارهای اجتماعی از پیش آماده شده، مانند قلمروهای کوچک کوهستانی ایلام، تطبیق بدهند.^۹

این واقعیت که کوروش دوم بیشتر تمایل به وابستگی با ساختارهای پیشین سرزمینهای فتح شده و به ویژه ایلام، سرزمین مادری خود داشته است، از طریق انتخاب عناصر هنری بین‌النهرینی و ایلامی آشکار می‌شود. در این زمینه می‌توان چند نمونه را ذکر کرد: نقش انسان باله‌پا پاسارگاد، نقش‌سته بر ورودی یکی از کاخها، که تا مدتها، به دلیل وجود کتیبه‌ای که نام کوروش را بر خود داشته و امروزه از بین رفته است، آنرا به نقش خود کوروش کبیر نسبت می‌دادند مثال خوبی است.^{۱۰} نقش مزبور قویاً از نقوش برجسته آشوری نو کاخ خورساباد، الهام می‌گیرد، اما لباس شخص نوعی ترکیب ویژه از یک نوع لباس ایلامی را نشان می‌دهد،^{۱۱} جامه «پارسی» تنها بعدها، همزمان با عصر داریوش اول، بر روی

نقوش تخت جمشید پدیدار می‌شود.

در مورد معماری می‌بایست ذکر کرد که شوش، شهر بزرگ ایلامی، هرگز به دست کوروش، که لزوماً و قطعاً از آن در راه لشکرکشی به طرف بابل می‌بایست عبور کرده باشد، مورد دخل و تصرف واقع نشد.^{۱۲} مطالعات سالهای ۱۹۷۰ به وضوح نشان داده‌اند که هیچ تغییر و تحول مشخصی از نظر باستان‌شناسی در شوش در این عصر به چشم نمی‌خورد.^{۱۳} خاطر نشان کردن این واقعیت نیز سودمند است که در این دوره شوش دیگر یک شهر بزرگ ایلامی نیست، اما اگر اقول انسان و شکوفایی مجدد شوش در عصر ایلامی نو^{۱۴} را در نظر بگیریم، می‌توان چنین نتیجه گرفت که کوروش همچون وارث پادشاهی مقرر شده انسان، وابستگی نزدیکی را میان سرزمین خود (انسان) و شوش - که در سرزمین پادشاهیهای بین‌النهرینی رقبای دیرین مردمان فلات، واقع شده بوده - نمی‌دید. از سوی دیگر، متون مربوط به این دوره همراه با لایه‌نگاری و مطالعه مهرها حاکی از آن است که حداقل یک فرمانروای ایلامی، معاصر با دوره بابل نو در بین‌النهرین، می‌توانست است تا پیش از استقرار پارسی در جلگه شوش برقرار بوده باشد.^{۱۵} با اینکه یک شاه یا شاهزاده ایلامی خراجگزار سرور جدید می‌توانست حتی تا عصر داریوش در شوش باقی مانده باشد.^{۱۶}

به نظر نمی‌رسد که در بابل فاتحان پارسی، پرستشگاه‌های جدیدی برپا کرده باشند و فعالیتهای معماری آنان عمدتاً بر روی تعمیرات و مرمت متمرکز شده است.^{۱۷} رسیدن پارسیان (یا آشنایان) موجب ویرانی نشده است و حتی مشکل است تا بتوان از نظر باستان‌شناسی لایه‌های بابلی نو را از لایه‌های پارسی در اغلب محوطه‌های این دوره (بابل نو - هخامنشی) تشخیص داد.^{۱۸}

ارتباط نزدیک بین تمدن در حال اقول ایلام و تمدن پارسیان این نکته را تأیید می‌کند که تغییر و تحول تکامل دهنده‌ای در کار نبوده و انتقال فرهنگ ایلامی به پارسیان نتیجه جذب فرهنگی تدریجی ایلامیان در جمعیت تازه وارد بوده است. وفاداری کوروش به فرهنگ ایلامی، که خود را معروانه شاه‌انسان، می‌نامید.^{۱۹} و چون پذیرش خود را

انسانی، می خواند است ۲۰. موجب شد تا امپراتوری پارس را وارث فرهنگ ایلامی معرفی کند. از سوی دیگر بابلیها همیشه کوروش دوم و اسلاف او را «شاهان انشان» نامیده‌اند، لقبی که خود او نیز همیشه آن را به لقب «شاه پارس» که بکار بردن آن تا پیش از عصر داریوش اول تأیید نشده، ترجیح می‌داده است. ۲۱. جابرای کوروش دوم و پیشینیان او، کیوجیه اول و کوروش اول، با یک سبب بسیار کهن ایلامی تجدید عهد کرده و خود را در سرزمینی که «قلمرو اساسی پادشاهی ایلامی بوده است، مستقیماً به خاندان سلطنتی شاهان ایلامی مرتبط ساختند. ۲۲. «...»

داریوش هخامنشی و برتری «ایرانی»

در مقایسه با آن چه که درباره خصایل و خصوصیات اخلاقی کوروش دوم (کبیر) نوشته شده است، متأسفانه مدارک راجع به شخصیت داریوش اول بسیار اندک است. ۲۳ جایگاه و موضع تاریخی داریوش اول با کوروش متفاوت است. کوروش از تیره سلطنتی حاکم اقوام پارس بود، حال آنکه جانشین دوم او، داریوش، پدرستی معلوم نیست که از چه طریقی به قدرت رسیده است. داریوش جنگجویی از یک خاتواده نجیب پارس می‌بوده و اشاره‌ای که او به هشت فرمانروای ماقبل خود، که بر تخت پادشاهی پارس نیکه زدن، می‌کند، در حال حاضر مورد تردید است؛ حتی بر حق بودن او برای تصاحب تخت شاهی باید با احتیاط و تردید تلقی شود. گذشته از آن عهده‌های وجود دارد حاکی از آن که داریوش می‌توانسته برای بر حق نشان دادن خود برای تصاحب تخت شاهی پارس، با جعل تیره سلطنتی برای خود تاریخ و چگونگی به قدرت رسیدنش را به میل خود تشریح کرده باشد. ۲۴. «...»

اهداف داریوش اندکی با سیاستهای کوروش تفاوت داشت. در ابتدا او خود را در مقابل مجموعه‌ای از شورشها یافت که می‌بایست سرکوب شوند؛ شورشیان مسلماً ساتراپهای وفادار به کوروش و جانشین بر حق او، بردیا، بودند. یکی از انگیزه‌های بنیاد نهادن دژ تخت جمشید، در مجاورت مراکز مهم هخامنشی مانند پاسارگاد و مایزیش (Materiz)، دژ قلبا

موطن پارسیان، وجود همین شورشها بوده است، چنان که شاه جوان می‌بایست دفاع از خود را با اقتدار هر چه بیشتر تدارک بیند. ۲۵. در سیاست خارجی او نسبتاً همان سیاست پیشینیان خود را که گسترش مرزهای امپراتوری بوده با ترحم و شحتل کمتر و اقتدار بیشتر دنبال کرد.

از نظر هنری، عصر داریوش اول، عصر بسیار شکوفایی بود که در آن «هنر پارسی هخامنشی» شکل گرفت. شاه جوان به قصد نشان دادن این واقعیت به جهانیان، که خواهانخواه مغلوب فاتح پارس بودند، که عصر پارس حقیقتاً آغاز شده است، برنامه جهان‌نگرانه‌ای را به اجرا گذارد. ۲۶. این برنامه می‌بایست به دقت در هنر شکل گیرد. از دوره داریوش به بعد است که فهرست عناصر هنری مشخص که مجموعه آنها برای ماهر هخامنشی راراه می‌کند، پدیدار شد. روشن است که این هنر یک هنر تلفیقی است اما در همان حال یک جمع متقارن نیز هست. مسئله مهم این نیست که اشکال از کجا وام گرفته شده‌اند، بلکه بیشتر می‌باید به این نکته توجه کرد که در هنر جدید چه بر سر آنها آمده است و جذب و تطبیق آنها در مجموعه‌ای متفاوت و نو تا چه حد موفق بوده است. ۲۷. عناصر وام گرفته شده صرفاً همچون ماده خام برای آتقاء یک کلیت نوین که سبک مشخصی را متمایز می‌کند به کار گرفته شده‌اند. می‌بایست هنر هخامنشی را به مانند قالبی که یک جهان‌نگری و ارزشهای اجتماعی آن عصر را در خود جای داده و به عنوان یک «تجربه مستحکم اجتماعی» به شمار آورد. ۲۸.

اگر پاسارگاد همواره با ساکنینش، که ناگهان خود را بر سر دتای تمدن آن زمان یافتند، جهت اقامتگاه شاهی برگزیده شد، تخت جمشید به پایتخت بزرگ تشریفاتی یک امپراتوری جهانی بدل گشت. این پایتخت شکوهمند به خوبی بلند پروازیها و مقاصد داریوش را برای متمایز کردن خود از پیشینیانش نشان می‌دهد. هنر این عصر یک هنر تزئیناتی و بیانی است اما در مورد تنوع اشکال محدودیت دارد، خصوصاً در نقوش برجسته. ۲۹. با این حال تلفیق موفق عناصر آن، خود نوع پارس است و پنج قرن پیش از نشان می‌دهد. در شوش که کوروش به سختی توانسته است اثری از عبور یا

فتح خود در راه بابل در پائیز ۵۳۹ ق.م بر جای گذارد
داریوش موجودیت خود را با اجرای یک برنامه عظیم
ساختمانی ثابت می‌کند. شهر کهن ایلامی می‌بایست تماماً
متحول گردد و بدین ترتیب مظهر عظمت فاتحان قرار گیرد.
داریوش دیگر به این شهر چون شهر کهنی که در طول زمان با
انسان دولت - شهر بزرگ ایلامی دیرروز و موطن اصلی
کوروش کبیر مرتبط بود، نمی‌نگرد. برای او شوش سوی
موقعیت استراتژیک خود که در نقطه تلاقی دشت بین‌النهرین
و فلات ایران - دو قلمرو اساسی شاهنشاهی - واقع بوده به منزله
میراث تمامی پیشینیان او جلوه می‌کرد که اکنون می‌بایست در
برابر قدرت پارسی هخامنشی سر فرود آورند. مطالعات دقیق
باستان‌شناسی هشت فرانسوی در شوش تأیید می‌کند که
قدیمیترین شواهد از دوره هخامنشی تنها مربوط به سلطنت
داریوش اول است و این که دخل و تصرفات تنها زمانی پیش
آمدند که داریوش اول برنامه عظیم ساختمانی خود را آغاز
کرد.^{۳۰} این شهر کهن واقع در مرکز امپراتوری تبدیل به
پایتخت سیاسی شاه پارسی گردید و بدین ترتیب داریوش
آثار قبیر و ویران ایلامی را، که احتمالاً کوروش دست
نخورده باقی گذاشته بود، محو کرد. شوش هخامنشی از سوی
غرب دیده به سوی دولت - شهر بزرگ بابل داشت و از طرف
شرق به تمامی آن چه که می‌توانست تا آن زمان از میراث کهن
ایلامی و سپس اتشانی کوروش دوم باقی مانده باشد، مشرف
بود. معمای همدان، اکیانان هخامنشی یا هگمتانه مادی هنوز
باقی است. تاکنون جز دو کتیبه صخره‌ای از داریوش و
خشا پازش در خارج شهر، و تعدادی پایه ستون سنگی چیزی
از پایتخت تابستانی شاهان پارس پیدا نشده است. معهد،
فداوت در این مورد هنوز زود است چرا که کاوشهای منظم و
علمی هنوز به نتایج کافی و قطعی نرسیده‌اند.^{۳۱}

میخی پارسی باستان پدید می‌آید.^{۳۲} سوی کتیبه‌های روی
صخره بستون، داریوش در پاسارگاد آثاری از خط جدید را
بر جای گذاشته است، پیامهایی که عمدتاً به قصد کاهش دادن
مقاومت جبهه مخالف، یعنی خاندان کوروش، در میان
نجیب‌زادگان پارسی، بر جای گذاشته شده‌اند.^{۳۳} بدین گونه،
کوروش کبیر، که خود را همیشه «اتشانی» می‌نامید، نهایتاً
دارای برجسب جدید پارسی داریوش، صفت «هخامنشی» که
مناسب عصر نوین بوده، می‌شود.

در واقع برای داریوش دیگر جایی برای عناوین
برجسته ایلامی دیرروز چون «شاه اتشان» و «اتشانی» که تا
مدتها به کوروش و خاندان وی تعلق داشته، نیست. در عوض،
برای تبلیغات جدید مناسب با پارسیان عناوینی چون «شاه
پارسه» و «هخامنشی» جایگزین عناوین حتی اتشانی در ربع
آخر قرن ششم ق.م شد.^{۳۵} نام نای هم اسم هخامنشیان،
«هخامنش» در هیچ یک از کتیبه‌های کوروش کبیر وجود
ندارد و بسیار محتمل است که نام مزبور توسط داریوش برای
تعیین یک سلسله خیالی ابداع شده باشد؛ از طرف دیگر،
بخوبی می‌دانیم که صفت «هخامنشی» متسب به کوروش دوم
تنها در سه کتیبه پاسارگاد متسب به کوروش وجود دارد، که
همان طور که ذکر شد به احتمال قوی در دوره سلطنت
داریوش اول، نوشته شده‌اند؛ بنابراین ممکن است که داریوش
می‌خواست بیشتر کوروش را به خانواده خود نزدیک کند. آیا
می‌توان به جرأت گفت که کوروش کبیر نه یک هخامنشی بلکه
یک اتشانی بوده است؟

بین پاسارگاد و تخت جمشید

فتح مصر به دست کبوجه دوم نسی‌بایست فرصتی
برای فعالتهای معمارانه گذاشته باشد. به نظر می‌رسد که او نیز
پاسارگاد را چون پایتخت امپراتوری حفظ کرده باشد اما
مدرک چندانی از زمان او در دست نیست.^{۳۶} باید اذعان کرد
که یک خلا - دوگانه در دانش مادر هنر این دوره، که پیشنهاد
می‌شود آن را «اتشانی» بنامیم وجود دارد. از یک سو،
مطالعات و بررسیهای باستان‌شناسی شاید در حوالی پاسارگاد
و حداقل پاسارگاد و نقش رستم کافی نبوده است و از سوی

نتیجه:

پس از این مرور سریع، سه نکته اساسی قابل ملاحظه است:

۱) روشن است که کوروش دوم فرهنگ ایلامی را با تطبیق دادن آن با نیازهای امپراتوری عصر خود ادامه داد. این امر که او همیشه خود را «اشانی» نامیده و نه «هخامنشی» به خوبی نشان می‌دهد که وابستگیهای بسیار نزدیک و بیشتری با اشان و فرهنگ ایلامی داشته تا پارسه و حوزه هخامنشیان. حتی این نکته صریحاً قابل تردید است که او را چون یک «هخامنشی» به حساب آورد و بیشتر می‌توان در شخصیت او یک «اشانی» را در ذهن مجسم کرد.

۲) تغییرات فرهنگی و سیاسی داریوش اول به زیرکی یا نگاهش کبیسه‌های پاسارگاد (منسوب به کوروش دوم) و کبیسه‌های بیستون تعدیل شدند. با وجود این که تغییر محور قدرت از خاندان کوروش به خاندان داریوش را نمی‌بایست چون یک گسستگی تکان دهنده به حساب آورد، اما باید گفت که تا آگاهی ما درباره فرهنگ مادّی عصر کوروش دوم و دویوش (عصر پیش از او (عصر ماد) و پس از او (عصر داریوش)) و چگونگی انتقال قدرت از ماد به پارس از جمله نکات تاریخی است که بر پیچیدگی موضوع می‌افزاید.

۳) با ملاحظه این واقعیت که پایان پادشاهی ایلامی تو حقیقتاً در ۵۲۲ ق.م. سال جلوس داریوش اول بر تخت شاهی، به وقوع پیوسته، می‌توان عصر کوروش کبیر را چون مرحله نهایی برتری فرهنگ ایلامی در فلات ایران به حساب کرد. ○

*

دیگر، حقیقتاً آثار این دوره به قدری ناچیز هستند که نمی‌توان از فعالیتهای هنری همانا سخن به میان آورد، در تابستان ۵۳۰ ق.م کسبوجیه دوم، پس از سرنگ پسرش در نبرد با ساسازنها، جانشین وی می‌شود. پادشاه جدید از پیش به مصر می‌اندیشید اما سازمان دادن یک لشکرکشی عظیم می‌بایست حدوداً پنج سال طول کشیده باشد، چراکه تنها در بهار ۵۲۵ ق.م است که نبرد پلوسیوم (Pelusium) میان ارتش کبوجیه و سربازان مصری به وقوع می‌پیوندد. در تابستان همان سال مصر فتح شد. ۲۷ اما این نکته قابل تعمق است که چرا در طول این پنج سال سلطنت، یعنی از ۵۳۰ تا ۵۲۵ ق.م، فعالیتهای هنری بکلی متوقف شدند. هر عرض، شواهد نسبتاً محکمی از کارهای کبوجیه دوم در مصر در طول سه سال اقامتش در سرزمین فراراهه، بین تابستان ۵۲۵ و زمستان ۵۲۲ ق.م و پیش از مرگ فرعونش در راه ایران (احتمالاً این حادثه در فلسطین یا سوریه اتفاق افتاده)، در دست است. ۲۸

تنها دو بنا به کبوجیه دوم نسبت داده شده‌اند. اولی بنای تخت رستم یا تخت گوهر، در نزدیکی تخت رستم است. این بنا مسلمانسخه‌های ناتمام از آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد با اندازه‌های برابر است. ۲۹ راجع به صاحب فرضی این مقبره ناتمام (اگر مقبره بودن آنرا بپذیریم)، انتساب آن به کبوجیه دوم از فرضیات هر تفسرد می‌باشد. ۴۰ در هر حال مشخص است که ساختمان بنا متعلق به دوره داریوش اول نیست. ۴۱ به نظر می‌رسد که رویدادهایی که اندکی پس از مارس ۵۲۳ ق.م به وقوع پیوسته و نیز زمین‌داریوش به قدرت، موجب توقف کار ساختمانی این آرامگاه شده باشد، و حتی جسد شاهی را که می‌بایست در آن دفن می‌شده عمداً در محلی دیگر به خاک سپرده‌اند؟

بنای دوم، برج سنگی معروف به زندان در پاسارگاد است. این بنا با شباهت بسیار زیاد و ابعاد تقریباً برابر قابل مقایسه با بنای کعبه زردشت در نقش رستم است. مطالعات بر روی بسته‌های دُم چلچله‌ای در ساختمان بنا نشان می‌دهد که تاریخ بنای زندان نمی‌تواند کمتر از ۵۰۰ ق.م باشد و بدین ترتیب تعلق آن به دوره کبوجیه مرود شناخته می‌شود. ۴۲

Leiden, 1987, pp. 13 - 21.

8- H. Sancisi - Weerdenburg, "The Quest for an Elusive Empire", op.cit, p.268.

۹ - نگاه کتیب به مقاله اخیر بی. بر امبه، جایی که نویسنده وجود کاتبان ایلامی - پارسی را هم در جلگه شوش و هم در فلات تأیید می‌کند. از سوی دیگر متون به جای مانده از هانی و شونورور، فرماتروایان محلی دشت ابله، حاکی از وجود یک فرماتروایی محلی ایلامی در قرن هفتم ق.م است.

P. Amiet, "Sur l'histoire élamite", *Iranica Antiqua*, vol. 27, 1992, p.91.

۱۰ - خوشبختانه ابروت کریورنو، جهانگرد انگلیسی، در ۱۸۲۰ میلادی از کتیبه قبل از آنکه از بین برود نسخه برداری کرده است. ابرنگ کریورنو در مقاله زیر چاپ شده است:

R.D. Barnett, "Sir Robert Ker Porter, Regency artist and Traveller", *Iran*, vol. 10, 1972, Pl.IV.

۱۱ - نگاه کتیب به آخرین تحقیق در این مورد:

D. Stronach, *Pasargadae. A Report on the Excavations Conducted by the British Institute of Persian Studies from 1961 to 1963*. Oxford, 1978, pp.47-55.

12-R.Zadok, "On the Connection between Iran and Babylonia in the Sixth Century B.C.", *Iran*, vol. 14, pp. 61-62.

۱۳ - نگاه کتیب به نوشته‌های دمیرویشچی، خصوصاً:

P.de Miroschedji, "Le Chantier Ville Royal II", *Dossiers histoire et archéologie*, No.138 mai 1989, pp.54-55.

14- Idem, "La Fin de l'Élam: Essai d'Analyse et d'interprétation", *Iranica Antiqua*, vol.25, 1990, pp.47-95.

15- E.Carter and M.W.Stopler, *Elam Surveys of Political History and Archaeology*, Berkeley, 1984, pp.54-55.

16-R.Boucharlat, "Continuités à Suse au I millénaire B.C.", *Achaemenid History VIII* (sous press).

17- E.Hacrinck, "La neuvième satrapie: Archéologie confronte histoire", *Achaemenid History I*, Leiden, 1987, p.140.

18- Idem, "La Mésopotamie sous les Achéménides: Un bilan", *Proceedings of the first European*

۱ - در مورد انتقال قدرت از ماد به پارس و چگونگی آن تاکنون مطالعه جامعی نشده است. می‌توان اجمالاً صفحاتی از نوشته بلند بی. بریان را ذکر کرد:

P. Briant, "La Perse avant l'Empire, état des questions", *Iranica Antiqua*, vol. XIX, 1984, pp.84-100.

2- C. Nylander, *Ionians in Pasargadae Studies in Old Persian Architecture*. Uppsals, 1970, p.12.

۳ - من در اینجا دو نوشته ارزنده و پر محتوا را دربارهٔ مادها ذکر می‌کنم:
B. Genito, "The Medes. A reassessment of the Archaeological Evidence", *East and West* Vol.36, pp. 11-81.

O.W.Muscarella, "Median Art and Medizing Scholarship", *Journal of Near Eastern Studies*, vol. 46, pp.109-127.

با اینکه کاوشهای نوش جان و گوهرین به طور قابل ملاحظه‌ای آثار «مادی» را آشکار کرده‌اند، اما ناگامی ما دربارهٔ باستان‌شناسی و فرهنگ مادی متأسفانه تا وقتی که کاوشهای میدانی وسیع‌تر و بیشتر از سر گرفته شوند باقی خواهد ماند.

4- Henri J.M.Claessen, "The Early State": A structural Approach", *The Early State*, Henri J.M.Claessen and Peter Skalink (eds), The Hague, 1978, p. 628.

5- D.V.Kurtz, "The legitimation of Early inchoate states", *The Study of the State*, H.J.M. Claessen and P. Skalink (eds), The Hague, 1981, p. 182.

6- H.Sancisi-Weerdenburg, "The Quest for an Elusive Empire", *Achaemenid History IV*, H. Sancisi-Weerdenburg and A. Kuhrt (eds), Leiden, 1990, p. 265.

۷ - نگاه کتیب به دو نوشته بریان:

P. Briant, "Dons de terre et de villes. l'Asie Mineure dans le Contexte achéménide", *Revue des études anciennes*, Tome 87, p.69;

Idem, "Pouvoir central et polycentralisme culturel dans l'Empire achéménide", *Achaemenid History I*,

Conference of Iranian Studies, G.Gnoli and A.Panaino (eds), Rome, 1990, p.159.

19- J.Pritchard, *Ancient Near Eastern Texts*, Princeton, 1955, p.319; F.Weisbach, *Die Keilenschriften der Achameniden*, Leipzig, 1911,p.4

۲۰- طبق نظر رچارد هالک، نوشته ابلاسی حکاکانی شده بر روی یک لوح گلی از تخت جمشید حامل نام کوروش اول است. کوروش انشایی پسر تیس پس.

R.T.Hallock, "The use of seals on the Persepolis Fortification Tablets", *Seals and Sealing in the Ancient Near East*, Mc Guire Gibson and R.D.Biggs (eds), Malibu, 1977, p.127.

۲۱- سوسیجی صبیحی از عنوان شاهنامه برای کوروش دوم می‌کند با ذکر این که این عنوان تنها یک بار در یک متن نه چندان روشن آمده است و این که این نمونه حاکی از آن است که عنوان مزبور توسط خود کوروش استفاده نشده و وی چون یک ابلاسی از دید باهلیان بوده است. اما دمیرویشیجی این امر را نادیده می‌گیرد که اگر کوروش چون یک ابلاسی قطعه‌ای می‌شده، می‌توانسته است به خوبی عنوان شاهنامه را به خود اطلاق کند. عنوانی افسانه‌ای و با شکوه‌تر که شاهان ابلاسی هزاره‌های قبل از او بر خود داشته‌اند. نگاه کنید به:

P.de Miroshedji, "la Fin du royaume d'Ansan et de Susa et la naissance de l' Empire Perse", *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie*, Bande 75, 1985, pp. 297-298, p.129.

۲۲- همان جا، ص ۲۹۹.

۲۳- سوسیجی صبیحی که از کتاب عهد عتیق و رمان معروف هارولد لیب به نام کوروش کبیر (ترجمه فارسی دکتر رضازاده شفق)، نوشته‌های مورخان باستانی توسط مالووان گردآوری شده است:

M.E.L.Majlowan, "Cyrus the Great", *Iran*, vol.10, 1972, pp.10-11, and 14.

برای داریوش می‌توان اثر مشهور والتر هیتس را ذکر کرد: *Darius und die Perser. Eine Kulturgeschichte der Achämeniden*, Baden Baden, 1976.

و نیز آخرین کتاب موجود از پی‌یر بریان با نام:

Darius, les Perses, et l'Empire, Paris, 1992.

۲۴- بازنگری در صحت گفته‌های داریوش که بر روی صخره بیستون ماندگار شده‌اند بعد از چاپ کتاب ا.تی. استمد (فصل هشتم) مطرح شد: *History of the Persian Empire*, Chicago, 1948.

ولتر هیتس این موضوع را که داریوش غاصب تخت شاهی بوده رد کرده، ولی با بازنگریهای مجدد م.ع. داندانیف با استدلالهای متعدد و

تحلیل‌کننده‌های بیستون و مقایسه آنها با نوشته‌های مورخان کلاسیک بحث از سر گرفته شده است. تاریخ‌دان روس در آخر، داریوش اول را چون کودتاگری می‌داند که با کشتن پسر کوچک کوروش کبیر، یعنی بردیای حقیقی، به قدرت رسید. *داریوش و پسر کوروش کبیر* - ۱۶

M.A. Dandamaev, *A Political History of the Achaemenid Empire*, 9th chapter.

اما آیا می‌توان بدین ترتیب در صحت یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ باستان تردید کرد؟

۲۵- دلایل دقیق برای ساختن تخت جمشید هنوز خیلی روشن نیست، اما برای معانی سمبلیک و مذهبی نگاه کنید به منابع ذکر شده در:

L.Vanden Berghe, *Bibliographie analytique de l'archéologie de l'Iran ancien*, avec la Collaboration de B.de Wulf et E.Haerincq, Leiden, 1979, pp.59-60

با این حال می‌توان برای ساختن اثر مزبور بحث یک دلیل نظامی را نیز برشمرد. در این خصوص نگاه کنید به:

A. Mousavi, "Parsa, A Stronghold for Darius. A Preliminary Study of the Defence System of Persepolis", *East and West*, vol.42, Nos.2-4, 1992, pp.203-226.

خلاصه فارسی نوشته فوق در یادنامه مرحوم علی ساسی چاپ شده است.

۲۶- مقاله‌کننده‌های بیستون نشان می‌دهد که هیچ چیز به طور اتفاقی در این کتیبه‌ها نیامده و کتیبه‌ها نشانگر بازنای از افکار و مقاصد سیاسی داریوش اول هستند. نگاه کنید به:

Cl. Herrenschildt, " Désignation de l'Empire et concepts politiques de Darius Ier d'après ses inscriptions en vieux-perse", *Studia Iranica*, Tome 5, 1976, Fasc.1, pp.33-65.

27-C. Nylander, *Ionians in Pasargadae*, op.cit., pp.11-12.

۲۹- در این مورد نگاه کنید به:

A.Farkas, "Is there anything Persian in Persian Art", *Ancient Persia: The Art of an Empire*, ed by D.Schmandt-Besserat, Urdena, Texas, 1980, p.17.

۳۰- نگاه کنید به دو نوشته اساسی درباره شوش هخامنشی: J.Perrot, "L'architecture militaire et palatiale des Achéménides à Suse", *150 Jahre Deutsches Archäologisches Institut 1829-1979*, Mainz, 1981, pp.79-84.

کوروش در کتیبه‌ها در میان نم‌نم آورده نگاه کنید به:

R. Kent, *Old Persian, Grammar, Text, and Lexicon*, New haven, 1953, P.159.

35- P. de Miroschedji, "La fin du royaume d'Anshan et ...", op.cit., P.282, n.74.

36- نگاه کنید به گزارشهای استروناخ جایی که وی تقریباً هیچ بنایی را در پاسارگاد با اطمینان به کیورجیه دوم نسبت نمی‌دهد.

37- برای وقایع این دوره نگاه کنید به:

M.A.Dandamaev, *A political History of the Achaemenid Empire*, op.cit., pp.70-82.

38- این احتمال نیز وجود دارد که کیورجیه در بابل مستقر شده باشد، شهری که از هشت سال قبل چون نماینده پندرش در آن جا به سر می‌برد، به نظر می‌رسد که سازمان دادن فتح مصر از بابل آغاز شده باشد. نگاه کنید به:

A.T.Olmstead, *A History of the Persian Empire*, op.cit., pp.88-92.

39- D.Stronach, *Pasargadae*, pp.302-304.

40- E.Herzfeld, *Archaeological History of Iran*, London, 1963, P.36; Idem, *Iran in the Ancient East*, London, 1941, P.214.

41- D.Stronach, *Pasargadae*, P.394.

42- شاه‌دروان علی‌سامی این بنا را متعلق به عصر کیورجیه می‌داند.

پارس گداز، پاسارگاد پایتخت و آرامگاه کوروش بزرگ، شیراز ۱۳۵۰، ص ۱۳۰-۱۳۰۰. این نظر را دیوید استروناخ رد کرده است.

D.Stronach, *Pasargadae*, P.132.

R.Boucharlat, "Suse et Susiane à l'époque achéménide: Données archéologiques", *Achaéménide History IV*, Leiden, 1990, pp.149-175.

21- برای کاوشهای قدیمی نگاه کنید به: N. Chevalier, "Hamadan 1913: Une mission oubliée", *Iranica Antiqua*, vol. 24, pp. 245-254.

چند خطی از گزارشهای چاپ نشده هیت ایرانی را می‌توان بدون نام و نشان در چکیده کاوشها، نگهداری، مرمت، فعالیتهای و معرفی سازمان میراث فرهنگی پس از انقلاب اسلامی، تهران، بهار ۱۳۶۲، ص ۱۰ یافت.

متأسفانه مقاله آقای دکتر محمدرحیم صرف، کاوشگر محوطه باستانی همدان، هیچ اطلاعاتی دربارهٔ یافته‌های تو به دست نمی‌دهد.

م.ر.صرف، «همدان»، شهرهای ایران، جلد ۳، به کوشش یوسف کیانی، صص ۲۹۰-۳۰۱.

32) P. de Miroschedji, "La fin du royaume d'Anshan et ...", op.cit., p.302.

به نظر می‌رسد جمعیت مستقر در منطقه انشان در این دوره به دو زبان ایلامی و پارسی تکلم می‌کردند.

33- برای خلاصه‌ای از مطالعات انجام شده دربارهٔ اختراع خط پارسی باستان توسط داریوش اول نگاه کنید به:

D. Stronack, "On the Genesis of the old Persian Cuneiform Script", *Contribution à l'histoire de l'Iran. Mélanges offerts à Jean Perrot*, Paris, 1990, pp.195-203.

همان جا، ص ۲۴. از طرف دیگر، داریوش به هیچ وجه از فعالیتهای



پوشش ملی دیجیتال کتابخانه و اسناد ملی ایران
سال هجری ۱۳۸۸
کتابخانه و اسناد ملی ایران